



حمد و ستایش خداوند

چه نعمتهای بزرگی است و سلامتی آنها باز نعمتی است والا و عظیم. همین چشم و گوش و زبان و بینی و... را که خداوند به ما ارزانی داشته و آن به آن آنها را حفظ می کند و نگاه میدارد، نعمتی است که هرگز کسی توان ستایش و شکر آن را ندارد. اگر ما تفکر در خلقت و آفرینش خودمان بکنیم، تا اندازه ای به این عظمت پی می بریم. شما هرلقمه غذایی که بخواهی میل کنی از اول با چشم خود باید آن را ببینی و بررسی کنی و اگر نقصی نداشت، آنگاه با دست خویش آن را برداری و در دهان بگذاری. خداوند دندان را نیز خلق کرده است که غذا را خوب بجوی و نخستین مراحل هضم غذا در دهان شروع می شود. خداوند در دهان چشمه ای قرار داده است که بزاق (آب دهان) را تولید می کشد و این بزاق با غذا مخلوط می شود و غذا را هضم می نماید. آنگاه غذا وارد معده می گردد؛ معده به دیگی می ماند که حرارت دارد و غذا را خوب می پزد، سپس به موادی که قابل هضم باشد تبدیل می کند و سرانجام به کبد می رسد. در هرصورت غذایی که تناول می کنیم در این کارخانه های خدادادی از مواد نشاسته ای به قند ساده تبدیل می شود و آنگاه مقداری از آن به خون و گوشت و استخوان تبدیل شده و اضافه هایش خارج می گردد.

اکنون این ساختمان دستگاه هاضمه را با چه کارخانه عظیمی می توانی مقایسه کنی که از یک طرف مواد پروتئینی و

... أَحْمَدُ عَلَى نِعْمَةِ التَّوَامِ ، وَالْآيَةِ الْوِظَائِرِ ، اللَّهُ
عَظَّمَ حِكْمَهُ وَفَعَّمَا ، وَعَدَلَ فِي كُلِّ مَا تَضَى ، وَعَلَى مَا بَحْتِ
وَمَا تَضَى ، مُبْدِعِ الْخَلَائِقِ بِعِلْمِهِ

در بحث گذشته، اولین بخش از خطبه ۲۳۳ نهج البلاغه با این شرح فیض الاسلام و یا خطبه ۱۹۱ با تفسیر محمد عبده را مورد بررسی قرار دادیم، و اکنون به ادامه بحث می پردازیم: «احمده علی نعمة التوام والآية العظام» ستایش می کنم خدای را بر نعمتهای متوالی و بی دریی او و بر بخشش های بزرگش.

نعمتهای متوالی و بی دریی

حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که نعمتهایش بی دریی و پشت سرهم همواره به ما می رسد و تمام وجود و بقاء وجود ما وابسته به این نعمتهای الهی است. اگر یک یک اعضای بدن را بررسی کنیم، ملاحظه خواهیم کرد که خود این اعضا



نشاسته ای تحویل بگیرد و از طرفی دیگر گوشت و پوست و دندان و استخوان و خون تحویل بدهد؟ و چه شگفت انگیز و اعجاب آور است آفرینش انسان و تک تک اعضا و جوارح انسان! خداوند چشمه ای را در دهان قرار داده و چشمه ای را در چشم قرار داده و این اعضا را از تلف شدن و گسندیدگی و پوسیدگی نگاه میدارد و همچنان سالهای متمادی حفظ می کند و لذا خود این اعضا نعمتی است بزرگ که خدا به ما ارزانی داشته و نگهداری و محافظتش نعمتی است عظیم که انسانها هرگز توان شکر کردن و حمد الهی بر این نعمتهای والا را ندارند.

از آن طرف به سایر نعمتهای الهی بنگرید، همین شیر گوارانی که از پستانهای گاو بدست می آید چقدر عجیب و شگفت انگیز است، چه کارخانه ای می تواند از یک طرفش گاه وجود کندم تحویل بگیرد و از طرفی دیگر شیر گوارا تحویل دهد.

پس نعمتهای الهی، مستمر و پی در پی است، سلامتی اعضا و جوارح از یک طرف، نفس کشیدن و زنده بودن و عمل کردن مستمر کارخانه های مهم داخلی بدن از طرفی دیگر و آن همه نعمتهایی که اگر دقت کنید سراسر وجود ما و محیط زندگی ما را فرا گرفته است، چگونه می توان آنها را سپاس گفت و خدای را حمد و ثنا نمود؟ راستی زبانها عاجزتر از آنند که یک نعمت را هم شکر گویند چه رسد به این نعمتهای بزرگ و بی شمار.

«توأم»: توأم یا تیشام و توشام، جمع توأم بمعنای پی در پی و پشت سرهم است. اینکه دو قلو را «توأم» می گویند به همین معنی است چرا که پشت سرهم می آیند. «نعمه التوأم» یعنی نعمتهای مستمر و پشت سرهم خداوند.

«آلاء»: جمع «إلی» است بمعنای نعمت. جمع «الی» آلاء است که همزه دوم را قلب به الف و درهم ادغام می کنیم می شود آلاء.

«الذي عظم حلمه فعفا».

خدائی که حلمش بزرگ است و می بخشد.

حلم و بخشندگی خداوند

حلم خداوند بسیار بزرگ است، مانند ما بندگان بی صبر و بی حوصله نیست که اگر از کسی ناملامتی دیدیم، زمین و زمان را بهم می ریزیم و کائنات را خیر می کنیم و افشاگری می نماییم و

آبروی طرف را می ریزیم و از هستی ساقطش می کنیم و حتی مجال بازگشت به او نمی دهیم. خداوند را صبری زیاد است، آن همه که بندگان نافرمانی و معصیتش می کنند، با این حال، نظر لطفش را از آنان بر نمی دارد و نعمتهایش را از آنها نمی گیرد و به ایشان مهلت می دهد تا شاید توبه کنند و به سوی او بازگردند. اگر انسان واقعاً برگردد و توبه کند حتی دم آخر هم، خداوند از او می گذرد و او را می بخشد. حربین بزیاد ریاحی با آن گناه بسیار بزرگی که مرتکب شده بود و راه را بر امام حسین «ع» و اصحاب و یارانش بسته بود که می توان گفت سرمنشأ تمام حوادث کربلا بوده است، با این حال سرانجام در لحظات آخر، توبه کرد و پشیمان شد و خداوند مژگان، توبه او را پذیرفت.

اینجا است که باید این نکته را عرض کنم خدمت برادران و خواهران: ما در روایت داریم که: «تخلقوا باخلاق الله». خودتان را به اخلاق خداوند متخلّق کنید؛ و این یکی از اخلاق الهی است که انسان حلم داشته باشد، و اگر لغزشی در کسی دید، فوراً تمام گذشته و حال او را از یاد نبرد و به او مجال بازگشت بدهد. اگر کسی سبب فرض - مرتکب اشتباهی شد، نباید تا آخر عمر او را ملامت و سرزنش کرد و آبرویش را برد، بلکه باید او را نصیحت کرد شاید متنبه شود و خدمت کند؛ مگر اینکه یقین کنیم که طرف می خواهد شیطنت کند و قصد بازگشت ندارد.

در هر صورت خداوند دارای حلمی بزرگ است و هرگز تحت تأثیر عواطف و احساسات و... قرار نمی گیرد چون اینها از خصوصیات اجسام است ولی ما هم باید تا اندازه ای که می توانیم، حلم داشته باشیم و در موارد لغزش دیگران، بجای طرد آنان، جلوشان کنیم و به خدمت کردن و ادارشان سازیم.

«وعدل في كل ما قضی».

و خداوند در تمام قضاوتهایش به عدالت رفتار می کند.

عدالت در عالم تکوین و تشریح

خداوند در هر چیزی که حکم می کند، قضاوتش عادلانه است و بعدالت حکم می کند. حال مقصود از این قضاوت الهی، قضاوت در عالم طبیعت و تکوین است یا در احکامی است که دارد و توسط پیامبر «ص» و ائمه «ع» تشریح شده و به ما رسیده است. ممکن است هردو اینها منظور نظر حضرت باشد زیرا در



علم به گذشته و آینده

ما انسانها هم تا اندازه‌ای گذشته را می‌دانیم و حال را هم می‌دانیم ولی آینده برای ما مبهم است و روشن نیست اما خدا که زمان ندارد و مافوق زمان است، پس گذشته و آینده برایش یکسان است. من بارها این مثال را زده‌ام و اکنون بار دیگر برای تقریب اذهان آن را تکرار می‌کنم:

زمان، مربوط به عالم طبیعت است

اگر فرض کردیم، شخصی ته چاه است و یک نفر هم بالای چاه ایستاده است. اگر یک ریسمان یا طنابی را بر بالای چاه عبور بدهند، آن کسی که بالای چاه ایستاده، از اول تا آخر طناب را می‌بیند ولی برای آن شخصی که ته چاه است این طناب، گذشته و حال و آینده دارد. یک قسمت از طناب را می‌بیند که از در چاه عبور می‌کند و می‌گذرد، پس از آنکه گذشت، آن قسمت برایش گذشته است و یک قسمت هم می‌بیند که در حال گذشتن است و یک قسمت دیگر از طناب هنوز بر سر چاه نرسیده است که آن را ببیند و در آینده خواهد رسید. پس آن قسمتی را که می‌بیند در حال گذشتن است، زمان حال را تشکیل می‌دهد و قسمتی که گذشته، فعل ماضی است و قسمتی که هنوز نیامده، فعل مستقبل و زمان آینده است. ولی آن کس که بیرون از چاه ایستاده و نظاره‌گر طناب است، تمام طناب را یکسان و یکسواخت می‌بیند و هرگز برایش فرق نمی‌آید.

خداوند تبارک و تعالی و دیگر مجردات که فوق عالم ماده و طبیعت هستند، بر تمام عالم ماده و طبیعت احاطه دارند پس بر زمانهایی گذشته و حال و آینده هم احاطه دارند و فوق زمان هستند، اما من و شما که جزء عالم طبیعت و ماده‌ایم، مانند همان آدمی می‌مانیم که در ته چاه قرار گرفته بود. این عالم طبیعت هم چون چاهی می‌ماند که حرکت دارد و حرکت هم زمان دارد و زمان را گذشته و حال و آینده تشکیل می‌دهد و لذا برای ما که گرفتار این چاه هستیم، زمان‌ها تفاوت دارد ولی خدائی که زمان و مکان ندارد و فوق عالم طبیعت و ماده است، گذشته و حال و آینده برایش یکسان و بی تفاوت است. اولیاء خدا هم چون با عالم غیب ارتباط دارند، نسبت به آینده احاطه

هر دو صورت، قضاوت الهی بروفق عدالت است. بی گمان تمام دستورات و احکام خداوند بروفق عدالت و مصلحت است و هرگز ظلم و جور در آنها راه ندارد. و اما کارهای تکوینی یعنی نظام وجود و خلقت و آفرینش این جهان هم بروفق حکمت و عدالت است و روی هم رفته، این نظام، نظام اتم احسن است. شاعر می‌گوید:

جهان چون چشم وعظ و خال و ابروست
که هر چیزی بجای خویش نسکوست
مرحوم ملاهادی سبزواری هم در منظومه اش می‌گوید:

مالس موزوناً لسعض من نعم
ففسی نظام الکل، کل منسظم
آن نغمه‌هایی که به گوش من و شما ناموزون می‌آید، تمام آنها در نظام تکوین بجای خودش موزون و معتدل است پس اگر بنظر ما چیزی برخلاف حکمت باشد، ما اشتباه کرده‌ایم و گرنه نظام خلقت را خداوند با نظم و حکمت قرار داده است و مصالح و مفاسد برای ما روشن نیست.

بنابراین، نظام طبیعت و تکوین برطبق عدالت و حکمت و حق است چنانچه نظام تشریح برطبق حق و عدالت است، پس این «قضا»ئی که حضرت امیر علیه السلام بیان فرموده است و بمعنای حکم است، ممکن است قضای تکوینی باشد چنانکه امکان دارد قضای تشریحی باشد.

«عدل»: خدا به عدالت رفتار می‌کند. معنای عدالت، اعتدال و میانه‌روی است، پس اگر کسی را «عادل» بنامند، یعنی آدمی است میانه‌رو و معتدل چه در عقائد و چه در اخلاق و چه در رفتار و اعمال.

«فسی کل ماقضی»: در هر چیزی که خداوند حکم کرده و قضایش بر آن تعلق گرفته است، چه در نظام طبیعت و تکوین و چه در نظام تشریح.

«وعلم بما يمضي وما مضى»:
خداوند هم به گذشته علم دارد و هم به آینده.



علم فعلی و علم انفعالی

خداوند همه عالم را بوسیله علمش ابداع و اختراع کرده است. این چه علمی است؟

علم برد و قسم است: ۱- علم فعلی ۲- علم انفعالی.

علم فعلی آن علمی است که علت خلق است. مثلاً یکنفر

مهندس، نقشه‌ای را در ذهنش تنظیم می‌کند، و سپس آن را در

خارج موجود می‌سازد. این علم که در ذهنش است، در حقیقت

نقشه و علت برای ایجاد است. علم انفعالی این است که بعد از

خلقت می‌آید. آن ساختمانی را که مهندس می‌سازد، آنگاه ما

می‌رویم آن را می‌بینیم، ما به آن علم انفعالی پیدا می‌کنیم. آن

علمی که مهندس داشت، علت ایجاد ساختمان بود اما

علمی که ما پیدا کردیم، علمی است که تابع معلوم است، یعنی

ساختمان از اول پیدا شده است، بعد ما علم به آن پیدا می‌کنیم.

خداوند قبل از اینکه عالم را خلق کند، علم دارد به عالم و

همان علمش سبب ایجاد عالم می‌شود، که برای تقریب ذهن،

مثال به مهندس زدیم. اجمالاً علمی که مهندس به ساختمان

دارد، قبل از پیدایش ساختمان بوده است یعنی از اول نقشه آن در

ذهن ترسیم و تنظیم شده و سپس ساختمان بوجود آمده است. این

را علم فعلی می‌نامیم یعنی علمی که سبب ایجاد است، اما

علمی که ما به ساختمان پیدا می‌کنیم، علم انفعالی است چرا

که اول ساختمان را می‌بینیم سپس از آن منفعل می‌شویم و در

ذهن ما علم پیدا می‌شود. علم خداوند علم فعلی است، یعنی

علمی است که علت موجودات و آفریده‌ها است. ادامه دارد

پیدا می‌کنند.

در این جمله حضرت متوجه می‌شویم که اول واژه «یمضی»

را آورده است و سپس «مضی»، یمضی فعل مستقبل و آینده

است و مضی فعل ماضی، شاید می‌خواهد بفرماید: اینقدر

خداوند به آینده احاطه دارد که لازم نیست از علم گذشته، آینده

را ببیند، مانند برخی انسانهای دقت‌بین که از گذشته، آینده را

پیش‌بینی می‌کنند. در مورد خداوند، قطعاً لازم نیست با ملاحظه

گذشته، آینده را بنگرد چرا که تمام آینده‌ها برایش روشن است و

زمانها برایش تفاوتی ندارد که او خود بالاتر از عالم ماده و زمان

است.

«مبتدع الخلاق بعلمه»

خداوند تمام آفریده‌ها را بوسیله علمش ابداع کرده.

خلق و ابداع

در فلسفه می‌گویند: فرق است میان خلق و ابداع. عالم

طبیعت را «عالم خلق» می‌نامند چون مسبق به حرکت و ماده

است اما مجموع عالم که مجردات هم جزء آن است، ابداعش

می‌گویند. ابداع مانند عالم ماده نیست که شرایط زمانی و

مکانی لازم داشته باشد. من و شما نیاز به مقدماتی داریم تا به

وجود بیانیم اما همه جهان اینچنین نیست که مقدمات و یا پدر و

مادری داشته باشد بلکه یکدفعه از کتم عدم به عرصه وجود آمده

است و لذا آن را ابداع می‌گویند.

بقیه ازنگاهی به سیره...	انه كان على بن الحسين عليه السلام ولما وضع عليه السلام على المغتسل، نظروا الى ظهره وعليه مثل ركب الابل مما يحمل على ظهره الى منازل الفقراء والمساكين.»	در شب تار از خانه بیرون می‌شد و انباتی که در آن کیسه‌های
فی اللیلة الظلماء فیحمل الجراب علی ظهره وفیه الضرمن الدنایر والدرهم ورتما حمل علی ظهره الطعام او الحطب حتی یأتی باباً باباً فیقرعه ثم یناول من یرجح الیه وکان یفعلی وجهه اذا ناول فقیراً لئلا یعرفه فلما توفی علیه السلام فقدوا ذلك فعلموا	(تحصیل - جلد ۲ - ص ۱۰۰)	حضرت سجاد علیه السلام
نیافتند فهمیدند که آن مرد می‌گرفت و چه بسا غذا و یا همبزمی حمل می‌نمود و خانه به‌خانه مستمندان را سر می‌زد و درها را می‌کوبید و بهرکس از خانه خارج می‌شد از آن می‌داد و بهنگام کمک به افراد مستحق، چهره خود را می‌پوشید تا او را نشانند، چون وفات یافت و آن کمک‌ها را	نیافتند فهمیدند که آن مرد می‌گرفت و چه بسا غذا و یا همبزمی حمل می‌نمود و خانه به‌خانه مستمندان را سر می‌زد و درها را می‌کوبید و بهرکس از خانه خارج می‌شد از آن می‌داد و بهنگام کمک به افراد مستحق، چهره خود را می‌پوشید تا او را نشانند، چون وفات یافت و آن کمک‌ها را	نیافتند فهمیدند که آن مرد می‌گرفت و چه بسا غذا و یا همبزمی حمل می‌نمود و خانه به‌خانه مستمندان را سر می‌زد و درها را می‌کوبید و بهرکس از خانه خارج می‌شد از آن می‌داد و بهنگام کمک به افراد مستحق، چهره خود را می‌پوشید تا او را نشانند، چون وفات یافت و آن کمک‌ها را